

پرونده:		درس: اصول - ۲ ن	
تاریخ:	ساعت:	پایه:	۹
۹۷/۰۲/۱۸	۸	۹	
کد مصحح	به حروف	به عدد	نتیجه
			بازبینی

شهرستان:

مدرسه:

محل آزمون:

نام و نام

خانوادگی:

نام پدر:

کد ملی:

لطفاً به همه سؤالات تستی و ۷ سؤال تشریحی پاسخ دهید. در صورت پاسخ به همه، به سؤال آخر نمره داده نمی‌شود. (تستی ۰/۵ و تشریحی ۲/۵ نمره)
(محدوده: از اول «فی ما يتعلق بصیغه الأمر» تا اول بحث نواهی)

تستی

۱. الجمل الخبریة فی مقام البعث تستعمل فی معناها ب/۷۱

أ. بداعی الإعلام ب. بداعی البعث ج. الإیقاعی بدواعی آخر د. المجازی بالقرینة

۲. لحاظ الآتیة کلحاظ الاستقلالیة یکون من ج/۹۷

أ. طواری المعنی ب. طواری المستعمل فیہ ج. مشخصات الاستعمال د. قیود الوضع

۳. إذا كان مؤدی دلیل الأمر الظاهری بلسان أنه ما هو الشرط واقعاً - كالیئنة القائمة علی طهارة شیء تحكى عن ثبوت الطهارة الواقعیة - ف ج/۸۶

أ. مجزئ مطلقاً ب. غیر مجزئ مطلقاً ج. مجزئ إذا كانت الأمارات حجة من باب السببیة د. مجزئ إذا كانت الأمارات حجة من باب الطریقیة

۴. إذا دار الأمر بین رجوع التید فی الجملات الشرطیة إلى هیئة الأمر أو مادته فالحق ج/۱۰۵

أ. ترجیح إطلاق المادة ب. ترجیح إطلاق هیئة ج. الرجوع إلى الأصول العملیة د. الرجوع إلى الأصالة البرائة

۵. إذا أتى المكلف بالعبادة التي يتوقف علی تركها فعل الواجب و قلنا بكون ترك الضد ممّا يتوقف علیه فعل ضده ب/۱۲۱

أ. تبطل العبادة بناءً علی انحصار الوجوب الغیری بالمقدمة الموصلة ب. تصح العبادة بناءً علی انحصار الوجوب الغیری بالمقدمة الموصلة

ج. تبطل العبادة قلنا بانحصار الوجوب الغیری بالمقدمة الموصلة أو لا د. تصح العبادة قلنا بانحصار الوجوب الغیری بالمقدمة الموصلة أو لا

تشریحی

* لا وجه لاستظهار التوصلیة من إطلاق الصیغة بمادتها و لا لاستظهار عدم اعتبار مثل الوجه ممّا هو ناشئ من قبل الأمر من إطلاق المادة فی العبادة لو شك فی اعتباره فیها. نعم إذا كان الأمر فی مقام بیان تمام ما له دخل فی حصول غرضه و إن لم یکن له دخل فی متعلق أمره و معه سکت فی المقام و لم یخصّ دلالة علی دخل قصد الامتثال فی حصوله كان هذا قرینةً علی عدم دخله فی غرضه و إلّا لكان سکوته نقضاً له.

۱. أ. چرا از اطلاق ماده صیغه، استظهار توصلیت و عدم اعتبار قصد وجه ممکن نیست؟ ب. عبارت «نعم إذا كان...» استدراک از چیست؟ توضیح دهید.

أ. توصلیت و تعبدیت و اعتبار و عدم اعتبار قصد وجه، مربوط به بعد از تعلق امر است - از تقسیمات ثانویه واجب است - بنابراین اطلاق صیغه نسبت به آنها ممکن نیست.

ب. هرچند به اطلاق لفظی در اینجا نمی‌شود تمسک کرد ولی تمسک به اطلاق مقامی ممکن است چون مولای در مقام بیان باید تمام آنچه را که در غرضش دخیل است - هرچند دخیل در متعلق امر نباشد - بیان کند و اگر مثل قصد قربت را بیان نکند معلوم می‌شود دخیل در غرضش نیست. ۷۵

۲. «مقدمه عادیه» در چه فرضی نزاع مقدمه واجب داخل است و در چه فرضی داخل نیست؟

اگر مراد از مقدمه، غالب و متعارف باشد (مثلاً معمولاً با هواپیما به حج می‌روند هرچند درصد کمی با ماشین می‌روند) در محل نزاع داخل نیست؛ چون تحقق مقدمه متعارف توقف ندارد.

و اگر مراد از مقدمه، توقف فعلی باشد هرچند محال عقلی نباشد (مثل متوقف بودن رفتن به پشت‌بام بر نردبان هرچند عقلاً پرواز محال نیست) در محل نزاع داخل است. ۹۱

۳. با اینکه وجوب مقدمه از لوازم ماهیت وجوب ذی‌المقدمه است و لوازم ماهیت، مجعول نیست آیا عدم وجوب مقدمه، به استصحاب ثابت می‌شود؟ چرا؟

بله؛ چون این لازمه، گرچه لازمه ماهیت است و وجوب استقلالی ندارد که بخواهیم استصحاب عدم آن را جاری کنیم ولی جعل بالعرض (تبعی) دارد و عدم آن را استصحاب می‌کنیم.

* إن الإتيان بالمأمور به بالأمر الواقعي بل بالأمر الاضطراري أو الظاهري أيضاً يجزى عن التعبد به ثانياً؛ لاستقلال العقل بأنه لا مجال مع موافقة الأمر بإتيان المأمور به على وجهه لاقتضائه التعبد به ثانياً.

۴. أ. ضمن بيان متعلق «بإتيان» و «لاقتضائه»، برای «امر واقعي» و «امر اضطراري» و «امر ظاهري» مثالی بنویسید. ب. مقصود از «التعبد به ثانياً» و وجه اجزاء را بیان کنید.

أ. أولى متعلق به «موافقة» و دومی متعلق است به «لا مجال». - امر واقعي مثل «أقيموا الصلاة». - امر اضطراري مثل «تيمموا صعيداً». - امر ظاهري مثل «لا تنقض اليقين بالشك».

ب. «التعبد به ثانياً» یعنی دوباره مأموریه را به قصد امتثال انجام بدهند. دلیل: عقل حکم می کند وقتی که بار اول مأموریه با تمام شرایطش انجام شد، غرض داعی به امر و به تبع آن خود امر ساقط می شود. بنابراین وجهی برای اتيان دوباره آن نیست. ۸۳

* أما الشرط المعلق عليه الإيجاب في ظاهر الخطاب فخروجه عن محل النزاع في مقدمة الواجب مما لا شبهة فيه: أما على ما هو ظاهر المشهور و المتصور لكونه مقدمةً وجوبيةً. و أما على المختار لشيخنا العلامة فلائنه و إن كان من المقدمات الوجودية للواجب إلا أنه أخذ على نحو لا يكاد يترشح عليه الوجوب منه؛ فإنه جعل الشيء واجباً على تقدير حصول ذاك الشرط فمعه كيف يترشح عليه الوجوب و يتعلق به الطلب؟

۵. أ. وجه اختلاف نظر مشهور و شيخ انصاري در چیست؟ ب. وجه خروج مقدمات وجوبیه از محل نزاع را بنابر هر دو مبنا بنویسید. أ. به نظر مشهور شرط به هیئت رجوع می کند؛ ولی به نظر شیخ به ماده.

ب. بنابر نظر مشهور، مقدمه از اجزای علت وجوب است و روشن است که ترشح وجوب از معلول - یعنی ذی المقدمه - به علت - یعنی مقدمه - محال است. بنابر نظر شیخ هر چند شرط از مقدمات وجودی است و علی القاعده باید بنابر ملازمه تحصیلش واجب باشد منتهی تحصیل این شرط واجب نیست؛ چون در واجب به نحوی اخذ شده است که تحصیلش واجب نیست (یعنی مفروض الوجود فرض شد). ۹۹

* إن الطلب لا يكاد يسقط إلا بالموافقة أو بالعصيان و المخالفة أو بارتفاع موضوع التكليف كما في سقوط الأمر بالكفن أو الدفن بسبب غرق الميت أحياناً أو حرقه. و لا يكون الإتيان بالمقدمة بالضرورة من هذه الأمور غير الموافقة.

۶. أ. مستقطات تکلیف را بیان کرده، بگویند عبارت «کما فی سقوط...» مثال برای چیست؟ ب. با توجه به عبارت «و لا يكون...» وجه بطلان وجوب مقدمه موصله را بنویسید.

أ. أ. موافقت امر و امتثال آن. ب. عصيان امر. ج. منتفی شدن موضوع تکلیف. - مثال برای فرض سوم (انتقای موضوع تکلیف) می باشد. ب. منشأ سقوط امر مقدمی - در فرض اتيان متعلق آن - صدق موافقت بر آن است و منشأ، عصيان یا ارتفاع موضوع نیست و این کاشف از وجوب مطلق مقدمه است، نه خصوص مقدمه موصله. ۱۱۷

* تصحيح الأمر بالضدّ بنحو الترتّب محال؛ لأنه مستلزم لطلب الضدّين إن قلت: فما الحيلة فيما وقع على نحو الترتّب من طلب الضدّين في العرفيات؟ قلت: لا يخلو: إمّا أن يكون الأمر بغير الأهمّ بعد التجاوز عن الأمر به و طلبه حقيقةً، و إمّا أن يكون الأمر به إرشاداً إلى محبوبيته و بقاءه على ما هو عليه من المصلحة لولا المزاحمة.

۷. أ. عبارت «إن قلت...» درصدد تصحیح چه مطلبی است؟ ب. پاسخ مصنف به این تصحیح چیست؟ أ. درصدد اثبات جواز امر ترتبی است.

ب. ۱. امر به غیر اهم در عرفیات، بعد از انقضای زمان امتثال واجب اهم است. و در واقع هر دو طلب مطلق هستند و امر مشروطی وجود ندارد. ۲. امر به غیر اهم، اصلاً امر نیست، بلکه در حقیقت ارشاد به محبوبیت واجب مهم و وجود ملاک در اوست. ۱۳۵

* في المحبث الواجب التخييري إن كان الأمر بأحد الشيئين بملك أنه هناك غرض واحد يقوم به كلّ واحدٍ منهما بحيث إذا أتى بأحدهما حصل به تمام الغرض و لذا يسقط به الأمر كان الواجب في الحقيقة هو الجامع بينهما و كان التخيير بينهما بحسب الواقع عقلياً لا شرعياً؛ و ذلك لوضوح أنّ الواحد لا يكاد يصدر من الإثنين بما هما إثنان ما لم يكن بينهما جامع في البين لا اعتبار نحو من السنخية بين العلة و المعلول.

۸. عبارت «ذلك لوضوح...» و ربط آن به قبل را توضیح دهید. تحلیل برای این است که اولاً واجب در اینجا جامع است و ثانياً تخییر عقلی است.

اما اول چون بنابر فرض تنها یک غرض وجود دارد که در هر دو خصال موجود است؛ لذا باید متعلق تکلیف واحد باشد؛ زیرا مناط واحد از متعدد صادر نمی شود؛ پس واجب یک چیز - یعنی قدر جامع - است.

اما ثانی چون لازمه تعلق وجوب به جامع، عقلی بودن تخییر است. ۱۴۱